



گستره تبلیغ و هشدار پیامبران در قرآن*

حسن رهبری

کارشناس مدیریت

چکیده:

در قرآن با آیات دوگانه‌ای روبه‌رو هستیم؛ آیاتی که ناظر به رسیدن ندای حق و توحید به گوش همگان و اتمام حجت به همه ساکنان این کره خاکی است؛ و آیاتی که به نرسیدن آن به گوش همگان در شماری از شهرها و سکونت‌گاه‌های انسانی دلالت دارد.

حال با اعتقاد و اعتماد به اینکه سخن وحی از هر تناقضی مبراست، پس مبنای چنین برداشت تناقض‌آمیزی از آن سلسله آیات قرآنی چیست؟ و تفاسیر در حل این مشکل قرآنی چه کرده‌اند و تا کجا رفته‌اند؟ آیا حق مطلب را ادا کرده، تدبیرگرایان را پاسخ‌کننده‌ای داده‌اند؟

کاوشی در تفاسیر چنین می‌نماید که گاه تلاش‌هایی در حل مسأله انجام گرفته است، اما چون به روش موضوعی نپیموده‌اند، نتیجه مطلوبی هم نگرفته‌اند؛ و چه بسا ناگزیر از وهم و گمان شده‌اند.

این جستار به دنبال تفسیر موضوعی در آیات مورد نظر است تا آنچه را که تا کنون پاسخی درخور داده نشده است، پاسخی یابد؛ شاید که مورد توجه پویندگان قرآنی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها:

هشدار همگانی / قوم / قریه / امت / فترت / قرآن / پیامبران / تبلیغ

پیش‌گفتار

بدیهی است که تجلی اراده الهی برای هدایت نوع بشر، همواره در ارسال پیامبران به سوی انسان‌ها جلوه‌گر بوده است تا بدان وسیله، راه از چاه نموده، انسان را در مسیر سعادت دو جهانی رهنمون شود، و سپس تکلیف خواهد و بازخواست نماید. حال اگر سنت الهی بر این اصل استوار است، چه باید گفت در برابر پرسشی که ذهن پویندگان در جامعه‌شناسی دینی را به خود مشغول داشته است و آن اینکه: آیا ندای توحید و یکتاپرستی به گوش همه مردم روی زمین رسیده، همگان مشمول تبلیغ و هشدار پیامبران الهی قرار گرفته‌اند یا نه؟ به بیانی دیگر اینکه: آیا انسان کره خاکی، از آغاز پیدایش تا عصر خاتمیت، همگی مشمول تبلیغ و هشدار مستقیم پیامبران الهی بوده‌اند تا بدان مکلف باشند یا نه؟

پرسشی است که با توجه به قدمت تاریخی موضوع و کوتاه دستی انسان از ابزار شناسایی وضعیت باستانیان، پاسخ آن جز از طریق قرآن و روایات معتبر اسلامی قابل دریافت نیست. اما در روایات اسلامی که پاسخ روشنی بر آن دیده نمی‌شود؛ ناگزیر باید چنگ به دامن قرآن زد و از ژرفنای اقیانوس وحی توشه‌ای برگرفت.

پاسخی که از قرآن می‌توان یافت، به گونه‌ای است که نخست دوگانه می‌نماید و شک و تردیدها را می‌افزاید و مفسران را به چالش و سپس به توجیه وامی‌دارد. برداشت بسیاری از مفسران از دو آیه در قرآن مجید چنین است: خداوند متعال در هیچ عصر و روزگاری، جوامع بشری را بدون پیامبر وانگذاشته است و پیام توحید و نبوت را به وسیله آنان، به گوش تک‌تک جهانیان رسانیده، حجت را بر همگان تمام نموده است.

آن دو آیه شریفه عبارتند از:

۱. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر/۲۴)

«ما تو را به‌حق، برای بشارت و انذار فرستادیم و هر امتی در گذشته انذار کننده‌ای داشته است.»

۲. ﴿وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ (نحل/۳۶)

«همانا برای هر امتی پیامبری فرستاده‌ایم.»



آری! در تک نگاهی به ظاهر آیات یاد شده، همان مفهومی حاصل می‌شود که برخی از مفسران نیز به آن رسیده‌اند. اما در مقابل، با آیات دیگری مواجه هستیم که در نگاهی به آنها، درمی‌یابیم که چه بسا شهرها، روستاها و مجامعی که پیامبری بر خود ندیده، هیچ پیامی از وحی نیز نشنیده‌اند! این آیات عبارتند از:

۱. ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾ (مائده/۱۹)

«ای اهل کتاب! رسول ما - پس از فاصله و فترتی میان پیامبران - به سوی شما آمد؛ درحالی‌که حقایق را برای شما بیان می‌کند تا مبدا بگویند: نه بشارت‌دهنده‌ای به سراغ ما آمد، و نه بیم‌دهنده‌ای.»

۲. ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (قصص/۴۶)

«[ای پیامبر!] تو در کنار طور نبودی هنگامی که ما ندا دادیم؛ ولی این رحمتی از سوی پروردگارت بود [که این اخبار را در اختیار تو نهاد] تا به وسیله آن، قومی را بترسانی که پیش از تو ترساننده‌ای برای آنان نیامده است؛ تا شاید متذکر شوند.»

۳. ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ قَبْلِكَ...﴾ (سجده/۳)

«آیا می‌گویند: [محمد آن قرآن را] به دروغ ساخته است؟ [نه] بلکه آن حق است و از جانب پروردگار تو است؛ تا مردمی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برایشان نیامده، هشدار دهی؛ امید که هدایت یابند.»

۴. ﴿تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتِيَهُمْ آيَاتُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ (یس/۶-۵)

«[و این قرآن] نازل شده از سوی آن توانای مهربان است. تا قومی را بترسانی که پدرانشان بیم داده نشده‌اند، از این روی آنان غافلند.»

۵. ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا﴾ (فرقان/۵۱)

«و اگر می‌خواستیم، در هر شهر و دیاری بیم‌دهنده‌ای برمی‌انگیختیم [ولی این کار لزومی نداشت].»

حال با توجه به دو آیه‌ای که فراگیری همگانی در تبلیغ پیامبران را می‌رساند، و آیات بعدی که به محدودیت زمانی و مکانی رسالت پیامبران اشاره دارند، - نعوذ بالله - آیا تناقض و تعارضی وجود دارد؟ و اگر چنین نیست - که صد البته چنین نیست و کلام وحی از آن مبراست - مفسران در تحلیل و توجیه آن چه گفته‌اند و به کجا رسیده‌اند؟

تفاسیر قرآنی در پاسخ به این پرسش، به باور یکسانی دست نیافته‌اند و چه بسا مطالب و پاسخ‌های ناهمسانی گفته‌اند که در جمع‌بندی آیات، قابل نقد و رد بوده و پاسخ قانع کننده‌ای از آنها دریافت نمی‌شود. از این رو، نخست با دیدگاه مفسران در این باره آشنا شده و سپس، به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

با مفسران در تفسیر آیه تبلیغ و هشدار همگانی

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر/۲۴)

«هیچ امتی نبوده، مگر اینکه بیم‌دهنده‌ای داشته است.»

مفسران در تفسیر این آیه به شش گروه تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

۱. باورمندان به هشدار همگانی توسط پیامبران

برخی مفسران شیعه و سنی با توجه یا بدون توجه به آیات - به اصطلاح - معارض، به ظاهر آیه تمسک کرده، وجود پیامبر را در هر عصر و جامعه‌ای، به طوری که رسالت خود را اعلام و پیام وحی را ابلاغ نماید، برداشت نموده‌اند. طبری - در قرن چهارم هجری - از اهل سنت و شیخ طوسی - در قرن پنجم هجری - از امامیه، پیشگامان این تفسیرند که چنین می‌نویسند. طبری از قول قتاده می‌گوید:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ كل أمة كان لها رسول (طبری، ۸۶/۲۲): یعنی

برای همه امت‌ها پیامبری بوده است.

شیخ طوسی از قول جبابی چنین آورده است:

«فی ذلك دلالة أنه لا احد من المكلفين إلا وقد بعث الله اليهم رسولا، و أنه اقام

الحجة على جميع الامم.» (طوسی، ۴۲۵/۸)

«در این آیه دلالتی است بر آنکه هیچ فردی از اهل تکلیف نبوده که خداوند بر

آنان پیامبری فرستاده است.»

بسیاری از اهل تفسیر هم به پیروی از طبری و شیخ طوسی، ضرورت هشدار

همگانی از سوی پیامبران را پذیرفته‌اند.^۱



۲. باورمندان به هشدار همگانی توسط پیامبران یا جانشینان آنان

برخی از تفاسیر دیگر که آیات به ظاهر دوگانه را در کنار هم گذاشته‌اند، رفع دوگانگی را چنین پاسخ گفته‌اند:

«ممکن است گفته شود طبق عقیده ما، جامعه انسانیت لحظه‌ای از نماینده خدا و فرستاده او خالی نخواهد شد، چگونه ممکن است چنین فترتی وجود داشته باشد؟ پاسخ: باید توجه داشت که قرآن می‌گوید: «علی فتره من الرسل»؛ یعنی رسولانی در این دوران نبودند؛ اما هیچ مانعی ندارد که اوصیای آنها وجود داشته باشند. به تعبیر بهتر، رسولان، آنهایی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه‌داری می‌زدند؛ مردم را بشارت و انذار می‌دادند؛ سکوت و خاموشی اجتماعات را درهم می‌شکستند، و صدای خود را به گوش همگان می‌رسانند؛ ولی اوصیای آنها همگی چنین مأموریتی را نداشتند و حتی گاهی ممکن است آنها به‌خاطر یک سلسله عوامل اجتماعی، در میان مردم به‌طور پنهان زندگی داشته باشند.» (مکارم شیرازی، ۳۳۲/۴)

این دیدگاه در تفسیر آیه ﴿...لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ...﴾، این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه قرآن می‌گوید: هیچ انذارکننده‌ای قبل از تو برای این قوم (اعراب معاصر پیامبر) نیامده، در حالی که می‌دانیم هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نمی‌شود، و اوصیای پیامبران نیز در میان این قوم بوده‌اند؟ آن‌گاه چنین پاسخ می‌دهد: «منظور، فرستادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکننده آشکار است؛ چرا که میان عصر حضرت مسیح علیه السلام و ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله، قرن‌ها طول کشید و پیامبر اولوالعزمی نیامد و همین موضوع، بهانه‌ای به دست ملحدان و مفسدان داد.» (همان، ۹۸/۱۶)

حال از این دیدگاه جای سؤال است که منظور از اوصیا کیانند؟ و آیا نذیر در قرآن تنها به پیامبران اولوالعزم اطلاق می‌شود تا چنین برداشتی از آیات داشته باشیم؟ سخنی است که در نقد دیدگاه‌ها بدان خواهیم پرداخت.

۳. باورمندان به هشدار همگانی به وسیله پیامبران، عالمان و دانشمندان

شماری از مفسران در جمع‌بندی آیات دوگانه، چون وصی را از صنف نبی و رسول می‌دانند، طبق ظاهر قرآنی، نمی‌توانند به وجود او در دوران فترت باور

نمایند؛ از سوی دیگر هم باز طبق ظاهر قرآنی، ناگزیر از پذیرش منذری در بین امت‌ها می‌باشند. از این رو برای رفع شبهه، منظور از نذیر را در دوران فترت، عالمان و دانشمندان موجود در بین امت‌ها تفسیر می‌کنند. از پیشگامان این دیدگاه، بیضاوی در قرن هشتم است که چنین می‌نویسد:

«وَأَنَّ مِنْ أُمَّةٍ أَهْلَ عَصْرِ، «الْأَخْلَا» مَضَى، «فِيهَا نَذِيرٌ» مِنْ نَبِيِّ أَوْ عَالِمٍ يَنْذِرُ عَنْهُ.» (بیضاوی، ۲۵۷/۴)

«در هیچ عصری امتی نبود، مگر اینکه ترساننده‌ای اعم از پیامبر یا دانشمند، از میان آنان گذشته، آنان را بیم داده است.»

پس از بیضاوی، این برداشت در تفاسیر دیگر نیز دیده می‌شود: مواهب علیّه (کاشفی سبزواری، ۹۷۲/۱)، منهج الصادقین (کاشانی، ملا فتح‌الله، ۴۰۳/۷)، زبدة التفاسیر (کاشانی، ملا فتح‌الله، ۴۷۶/۵)، سواطع الالهام (فیضی دکنی، ۳۸۶/۴)، کنز الدقائق و بحر الغرائب (قمی مشهدی، ۵۵۶/۱۰)، روح البیان (حقی برسوی، ۳۴۰/۷)، التفسیر المظهری (مظهری، ۵۲/۸)، روح المعانی (آلوسی، ۳۶۰/۱۱)، البحر المدید (ابن عجبیه، ۵۳۳/۴)، مراح لبید (نووی جاوی، ۲۷۹/۲)، الفرقان (صادقی تهرانی، ۳۲۶/۲۴).

۴. باورمندان به هشدار همگانی از طریق انبیا و آثار آنان

این گروه از مفسران با پذیرش اینکه دوران فترت خالی از نبی بوده، بر این باورند که طبق بیان قرآنی، زمین هیچ‌گاه خالی از نذیر نبوده است و نذیر در غیاب پیامبران، عبارت است از آثار و علایم هشدار دهنده و فرهنگ دینی پیامبران که در قلوب امت کاشته‌اند؛ و تا آن آثار کهنه و مندرس نشده، همانند نذیر عمل می‌کنند و چون کهنه شد، خداوند پیامبر پسین را مبعوث می‌نماید.

از پیشگامان این دیدگاه، زمخشری (در قرن ششم) را می‌توان نام برد که چنین می‌نویسد:

«... و المراد هاهنا: اهل العصر. فان قلت: کم من أمة فی الفترة بین عیسی و محمد علیهما الصلاة والسلام و لم یخل فیها نذیر؟ قلت: اذا كانت آثار النذارة باقیة لم تخل من نذیر الی أن تدرس، و حین اندرست آثار نذارة عیسی، بعث الله محمداً



صلی الله علیه و سلم ...» (زمخشری، ۳/۶۰۸)

«منظور از اینکه [«هیچ امتی نبوده، مگر اینکه پیامبری داشته است»] مردم هر عصری می‌باشد. حال اگر سؤال شود که امت‌هایی در زمان فطرت - میان حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم - بوده‌اند که پیامبر و نذیری نداشته‌اند، پاسخ این است که: تا زمانی که آثار هشدار باقی است و کهنه نگردیده، همانند آن است که از وجود نذیر خالی نیست؛ و آن‌گاه که آثار هشدار عیسی علیه السلام کهنه شد، خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را مبعوث کرد.»

این دیدگاه پس از زمخشری، در تفسیر «لباب التأویل فی معانی التنزیل» (بغدادی، ۳/۴۵۶) نیز با همان عبارت زمخشری مشاهده می‌شود.

۵. باورمندان به هشدار همگانی از طریق پیامبران، کتاب نازل شده، مصلحان، عقل و فطرت

این دیدگاه تنها در تفسیرهای «الکاشف» و «المبین» که هر دو از نوشته‌های تفسیری مرحوم محمد جواد مغنیه است، دیده می‌شود. ایشان می‌نویسند:

«بعید نیست که مراد از رسول و نذیر، هر چیزی باشد که بتوان با آن حجت را تمام و عذر و بهانه را دفع کرد؛ مانند پیامبر مرسل و کتاب مُنزل، هدایتگر مصلح یا احکام بدیهی عقلانی، و یا فطرت خداوندی که بشر را بر اساس آن آفریده است.»

از این رو اگر سؤال شود که آیا در میان آیات قرآنی، در این باره منافات وجود دارد، می‌گوییم: نذیر در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾، هر گونه نذیری اعم از نبی و غیر نبی را شامل می‌شود. اما در آیه بعدی ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ﴾ (سبأ/۴۴) مراد از نذیر، جز پیامبر مرسل نیست. پس میان این دو آیه تضادی نیست و مفهوم آنها این است که هر چند به قوم حضرت محمد صلی الله علیه و سلم قبل از بعثت ایشان پیامبری نیامده، ولی بیم‌دهنده‌ای از عقل و فطرت برای آنان آمده است؛ و این حجت کافی و بسنده‌ای برای آنان، به‌ویژه در عبادت بت‌ها بوده است. (مغنیه، الکاشف، ۶/۲۸۷؛ همان، تفسیر المبین، ۵۷۵/)

۶. باورمندان به هشدار همگانی پیامبران در میان مجموع امت‌ها، نه تک‌تک

افراد آنها

علامه طباطبایی - واضح این دیدگاه - در توضیحی، بر این مدعا است که:

«هیچ امتی از امت‌های بشری نبوده که دعوت پیامبر بر حقی در آن ظهور نکرده باشد. اما اینکه پیغمبر هر امتی از خود آن امت باشد، دلیلی در دست نیست که بر آن دلالت نماید.

و اما فعلیت هشدار هر پیغمبری، به گونه‌ای که انذار هر پیغمبر به یک یک امتش برسد، و دعوتش یک یک افراد را شامل گردد، و کسی از افراد امت باقی نماند که دعوت پیغمبر به گوشش نرسیده باشد، مطلبی است که نمی‌توان آن را به گردن ادله نامبرده گذاشت؛ زیرا نشئه دنیا محل تراحم علل و اسباب است، و این تراحم در آن حکمفرماست و نمی‌گذارد این غرض حاصل شود، همچنان که سایر مقتضیات عمومی که عامل صنع، آنها را تقدیر کرده، با این غرض مساعد نیست. مثلاً هر انسانی که به دنیا می‌آید، این اقتضا را دارد که عمری طبیعی کند، ولیکن حوادث نشئه تراحم دنیا، در بیشتر افراد، مزاحم این اقتضا می‌شود و نمی‌گذارد که بیشتر افراد عمر طبیعی خود را بکنند. و نیز هر انسانی که به دنیا می‌آید، مجهز به جهاز تناسلی است تا بتواند با ازدواج، نسلی از خود باقی بگذارد. ولیکن بعضی از افراد قبل از فرزنددار شدن می‌میرند، و همچنین نظایر این مثال‌ها.

پس نبوت و انذار در هر امتی لازم و واجب است، و مستلزم آن نیست که به‌طور ضروری و حتمی، تمامی افراد آن امت از هدایت پیغمبر خود برخوردار شوند و دعوت او به گوش یک یک اشخاص برسد. و ممکن است بعضی‌ها دعوت او را از خود او نشنوند، بلکه با واسطه و یا وساطتی بشنوند. و بعضی هم اصلاً به گوششان نخورد، و علل و اسبابی بین او و آن دعوت حایل شود. در نتیجه هر فردی که متوجه او شد و دعوت پیغمبرش به گوشش نرسید، حجت بر او تمام نیست و او جزء مستضعفین است، که امرشان به دست خداست و خدا هم درباره آنان فرموده: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ



حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿نساء/۹۴﴾؛ مگر ضعیف‌شدگانی از مردان و زنان و کودکان که چاره‌ای نداشته، راه به جایی نبرده‌اند.» (طباطبایی، ۳۸/۱۷؛ فضل‌الله، ۱۹/۱۰۳؛ قرشی، ۳۲/۹)

از این رو، ایشان و پیروانش، امکان رسیدن دعوت و انذار مستقیم یا غیر مستقیم پیامبران را به یکایک امتش، به دلیل تزاحمات دنیوی بعید دانسته‌اند و کسانی را که از رسیدن دعوت پیامبران محروم مانده‌اند، جزء مستضعفانی می‌شمارند که کارشان با خدا بوده و خداوند به مقتضای عدالت و رحمتش، با آنان رفتار خواهد کرد.

نقد دیدگاه‌ها

در دیدگاه‌های شش‌گانه‌ای که گذشت، انصافاً هیچ کدام از استدلال‌هایی را که مفسران بزرگوار برای رفع ابهام از آیات مذکور کرده‌اند، نمی‌توان قانع‌کننده یافت! زیرا هر یک از ظن خود، سخنی گفته‌اند که در تطبیق با مفاهیم قرآنی، راست نمی‌نماید.

گروهی بدون توجه به آیاتی که به صراحت به دوران فترت و نبود پیامبری اشاره می‌کند (مائده/۱۹)، یا صراحتاً به نیامدن هیچ پیامبری برای اقوامی سخن می‌گوید (قصص/۴۶؛ سجده/۳؛ سجده/۶؛ فرقان/۵۱)، تنها با نگاه به دو آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر/۲۴) و ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ (نحل/۳۶)، تبلیغ و هشدار همگانی را استنباط نموده، اعلام کرده‌اند که خداوند متعال، تمام افراد بشر را از نعمت وجود پیامبر بهره‌مند ساخته است. در حالی که با توجه به آیات قبلی، چنین برداشتی مردود می‌باشد.

البته از باورمندان به این دیدگاه، مفسرانی احتمال رسیدن ابلاغ پیامبران به یکایک افراد بشر را بعید دانسته، برای رفع ابهام موجود، آنان را با اشاره به آیه استضعاف (نساء/۹۸)، جزء محرومان از دعوت پیامبران دانسته‌اند. اینان با این استدلال نه تنها به رفع ابهام نرسیده‌اند، بلکه آیات تبلیغ همگانی را تضعیف و آیات مقابل آن را تقویت کرده‌اند.

گروه‌های دیگر مفسران (معتقدان دیدگاه‌های دوم تا پنجم) هم برای پاسخ به این سؤال قرآنی، معنای «نذیر» در قرآن را به اصناف دیگری غیر از پیامبران سوق

داده، گفته‌اند: اگر در دوران فترت و یا هر زمان دیگر، پیامبری در میان اقوام و ملت‌ها نبوده است، جانشینان یا آثار آنان یا عالمان و مصلحانی بوده‌اند که مردم را هدایت می‌کرده‌اند؛ یا اینکه خداوند از طریق عقل و فطرت که همانند نذیر و تشخیص‌دهنده نیکی‌ها و بدی‌ها در درون انسان عمل می‌کنند، امر هشدار را در جامعه‌های انسانی تداوم بخشیده است.

آری! جای تردید نیست که غیر از انبیا، اصناف دیگری را که برخی از مفسران نام برده‌اند، به عنوان بیم‌دهنده بیرونی و درونی می‌توان قلمداد کرد، اما به دلیل صراحت قرآنی در تعریف نبی و خطاپذیری اصناف دیگر، چنین تفسیری جای تأمل دارد!

نذیر در قرآن

نذیر در قرآن، هم در حالت مصدری و به معنای انذار و هشدار آمده است، و هم در حالت وصفی و به معنای انذارکننده و هشداردهنده. جمع آن «نُذِر» و اسم فاعل آن «مُنذِر» (هشداردهنده) است که در آیات قرآنی تا ۱۲۴ بار تکرار شده است.

این واژه‌های سه‌گانه در قرآن، جز در یکی دو مورد که ناظر به عذاب و هشدارهای الهی در قرآن و غیره است، در موارد دیگر، همگی، اطلاق به عموم انبیا و فرستادگان الهی دارد.^۲ نمونه‌ای از آیات عبارتند از:

۱. ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذِيرِ الْأُولَىٰ﴾ (نجم/۵۶)

«این پیامبر، انذارکننده‌ای همچون انذارکنندگان پیشین است.»

۲. ﴿وَأَذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أُنذِرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذِيرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ...﴾ (احقاف/۲۱)

«و برادر عادیان را به یادآور، آن‌گاه که قوم خویش را در سرزمین احقاف هشدار داد، با آنکه پیش از او و پس از او هشداردهندگانی بودند ...»

۳. ﴿وَقُلْ إِنِّي إِنَّا النَّذِيرُ الْمُبِينُ...﴾ (حجر/۸۹)

«[یا رسول الله!] بگو: من همان هشداردهنده آشکارم.»

۴. ﴿سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا...﴾ (ملک/۹-۸)



«نگهبانان [جهنم] از آنان می‌پرسند: آیا شما را هشداردهنده‌ای نیامد؟ می‌گویند: چرا! البته هشداردهنده‌ای به سوی ما آمد، ولی تکذیب کردیم.»

۵. ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾ (زخرف/۲۳)

«و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.»

۶. ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ﴾ (قمر/۳۳)

«قوم لوط، پیامبران را تکذیب کردند.»

۷. ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ﴾ (قمر/۲۳)

«قوم ثمود، پیامبران را تکذیب کردند.»

۸. ﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ﴾ (قمر/۴۱)

«و همانا بیم‌رسانان به جانب فرعونیان آمدند.»

۹. ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَنَذِيرِينَ﴾ (انعام/۴۸؛ کهف/۵۶)

«ما پیامبران را جز مژده‌دهندگان و بیم‌دهندگان نمی‌فرستیم.»

۱۰. ﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ﴾ (شعراء/۲۰۸)

«هیچ شهری را هلاک نکردیم، مگر آنکه برای آن هشداردهندگانی بود.»

۱۱. ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّمَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ (سبأ/۳۴)

«در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم‌دهنده نفرستادیم، مگر اینکه مترفین آنها گفتند: ما به آنچه فرستاده شده‌اید، کافریم.»

با توجه به این نمونه آیات، روشن می‌شود که در قرآن مجید، منظور از «نذیر» و «مُنْذِر»، - در مفهوم هشداردهنده - جز پیامبران الهی را شامل نگردیده و دیگر اصناف بیم‌دهندگان، در قالب آیات مورد بحث گنجانیده نمی‌شوند. زیرا انذار در قرآن، جز از طریق وحی پذیرفته نیست؛ «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ...» (انبیاء/۴۵) «بگو: من تنها به وسیله وحی شما را بیم می‌دهم.»

حال اگر تفسیری هم در مقام ابهام‌زدایی در این باره، منظور از «نذیر» را تنها پیامبران صاحب شریعت و اولوالعزم دانسته است (مکارم شیرازی، ۹۸/۱۶)، دلیلی بر آن مشخص نبوده و با این آیات و آیه «فترت رُسل»، همخوانی نشان نمی‌دهد.

زیرا شواهد قرآنی، همه پیامبران - اعم از اولوالعزم و غیر آنان را - بشیر و نذیر معرفی می‌کند و اختصاصی به پیامبران اولوالعزم ندارد. (طباطبایی، ۳۷/۱۷)

«فترت رسل» چیست؟

راغب اصفهانی در معنای «فترت» که از ریشه «فتر» است، چنین می‌نویسد:
 «فتور، حالت سستی و آرامش بعد از فرو نشستن خشم، یا نرمی بعد از شدت، و ضعف بعد از قوت را می‌گویند و «فترت رسل» در قرآن، به معنای تعطیلی ارسال پیامبران در دورانی قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ می‌باشد.» (راغب اصفهانی، ۳۸۵/)

فترت در احادیث اسلامی هم به روزگاری خالی از پیامبر یا به دوران غیبت معصوم علیه السلام اطلاق شده است.
 امام علی علیه السلام در تفسیر آیه «فترت رسل» فرموده است: «انقطاع من الرسل إحتجّ علیهم» (قمی، ۱۷۲/۱)؛ «گسستگی زمانی میان پیامبرانی که بتوان بر آنان حجت اقامه کرد.»

و در خطبه‌ای چنین می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي بُنُوَّةً وَلَا وَحْيًا» (نهج البلاغه، خطبه ۳۳ و ۱۰۴)
 «همانا خداوند، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در روزگاری مبعوث کرد که عرب، کتابی نخوانده بود و کسی در میان آنان ادعای وحی و پیامبری نداشته است.»
 و در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: «بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ، وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ، وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ» (همان، خطبه ۱۹۶)

«خداوند هنگامی پیامبر را مبعوث کرد که نه نشانه‌ای از دین الهی برپا، و نه چراغ هدایتی روشن، و نه راه حقی آشکار بود.»
 و در دیگر سخنی از آن حضرت چنین آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمُ الرَّسُولَ ... عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ هَجَعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ» (کلینی، ۶۰/۱)



«ای مردم! خدای تبارک و تعالی پیامبر را در هنگام تعطیلی پیامبران و خواب دراز امت‌ها به‌سوی شما گسیل داشت.»

همچنین ابوحزمه روایت می‌کند که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و پرسیدم: آیا صاحب‌الامر شما هستید؟ فرمود: نه. گفتم: پس پسر شماست؟ فرمود: نه. گفتم: پس پسر پسر شماست؟ فرمود: نه. گفتم: پس او کیست؟ فرمود:

«الَّذِي يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِّئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأُمَّةِ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُعِثَ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ.» (همان، / ۳۴۱)

«همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که پر از جور و ستم شده باشد. او در زمان پیدا نبودن امامان بیاید، چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان پیدا نبودن رسولان برانگیخته شد.»

با توجه به روایات یاد شده و تعریف فترت در قرآن، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که بشر، روزگاران را سپری کرده است که در میان آنان، هیچ پیامبری از جانب خدا وجود نداشته است. حال اگر روایاتی زمین را هیچ وقت خالی از حجت نمی‌داند، بدیهی است که در تعارض با دیگر روایات و با ظواهر قرآنی، قابل طرح و غیر قابل اعتناست.

مراد از فترت رسل در تفاسیر

بیشتر مفسران بر این باورند که «فترت رسل» همان انقطاع و تعطیلی امر نبوت است که در دوره‌ای یا دورانی اتفاق افتاده است.

شیخ طوسی پس از بیان مفهوم فترت که پیش از این گفته شد، چنین می‌افزاید:
«و فيه دلالة على أن زمان الفترة لم يكن فيه نبي؛ و الفترة انقطاع ما بين النبيين عند جميع المفسرين...» (طوسی، ۴۷۹/۳)

«این آیه دلالت می‌کند که دوران فترت، هنگامی بوده که در آن هیچ پیامبری نبوده است؛ و فترت در دیدگاه همه مفسران، گسستگی و فاصله زمانی میان پیامبران را شامل می‌شود؛ و این فترت در میان حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ۶۰۰ یا ۵۵۰ یا ۴۰۰ یا ۴۶۰ سال بوده است.»

صاحب مجمع البیان هم بر همان اعتقادی است که شیخ طوسی بیان داشته است. (طبرسی، ۲۷۴/۳)

اما علامه طباطبایی با ارائه معنای متفاوتی از فترت در قسمتی از تفسیر المیزان، بر این اعتقاد است که:

«معنای فترت این است که مدتی پیغمبر صاحب شریعت و کتاب مبعوث نشده است؛ نه اینکه هیچ پیامبری در میان آنان و میان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیامده باشد؛ در حالی که فاصله زمانی آن دو، شش قرن بوده است.» (طباطبایی، ۲۴۴/۱۶)

صاحب المیزان هیچ شاهدی را از قرآن، روایات و اهل لغت بر معنایی که از فترت نموده، نیاورده است. شاید تحت تأثیر آیه **﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾** و روایاتی که به خالی نبودن زمین از حجت دلالت می‌کند، قرار گرفته، بر این دیدگاه تأکید نموده است.

جالب است که ایشان در تفسیر آیه **﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾** (یس/۶)، به‌رغم دیدگاه قبلی که بر عدم تعطیلی ارسال پیامبران در هیچ زمانی اصرار داشتند، به همان تعریفی از فترت می‌رسند که شیخ طوسی و دیگر مفسران بدان رسیده‌اند؛ یعنی تعطیلی نبوت و انذار در دوران فترت را می‌پذیرند! و چنین می‌نویسند:

«این جمله [لتنذر قوماً ما انذر آباءهم فهم غافلون] ارسال رسول و تنزیل قرآن را تعلیل می‌کند؛ و حرف «ما» در آن نافیه است؛ و جمله بعد از «ما» صفت برای قوم است؛ و معنایش این است که: ما تو را تنها به این غرض فرستادیم و قرآن بر تو نازل کردیم تا مردمی را که پدرانشان انذار نشده بودند و غافل بودند، انذار کنی و بترسانی.

در اینکه مراد از قوم چه کسانی است، دو احتمال هست: احتمال اول اینکه مراد، قریش و آنان که ملحق به قریشند بوده باشد. در این صورت مراد از «آبای قریش»، پدران نزدیک ایشان است که انذار نشده بودند؛ چون پدران دورتر ایشان، امت اسماعیل ذبیح‌الله عَلَيْهِ السَّلَامُ و همچنین پیغمبرانی دیگر بودند که مبعوث بر



عرب شدند، مانند هود و صالح و شعیب علیهم السلام.

احتمال دوم اینکه منظور از «قوم»، همه مردم معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند؛ چون رسول اسلام صلی الله علیه و آله تنها به قریش مبعوث نبود، بلکه رسالتش جهانی و عمومی بود. در این صورت باز منظور از پدران بشر آن روز که انذار نشده بودند، همان پدران نزدیکشان است؛ چون آخرین رسولی که معروف است قبل از اسلام مبعوث شده، عیسی علیه السلام است که او نیز مبعوث بر عامه بشر بود. ناگزیر منظور از پدران انذار نشده مردم، چند پشت پدرانی است که در فاصله زمانی بین عصر پیامبر اسلام و زمان عیسی علیه السلام در این چند صدساله فترت قرار داشته‌اند.» (طباطبایی، ۹۱/۱۷)

گذشته از تفاسیر و روایات و ظواهر قرآنی که بر تعطیلی نبوت در دورانی قابل استناد است، سکوت نوشتارهای تاریخی و روایی هم - حداقل از ولادت پیامبر اسلام تا بعثت آن حضرت - درباره وجود پیامبری در گوشه‌ای از جهان، بیانگر همان واقعیتی است که قرآن و تفاسیر از آن به‌عنوان «فترت رسل» یاد کرده‌اند.

گشت و گذاری در واژه «امت» و واژه‌های همسوی آن

برای رمزگشایی از واژه امت و رسیدن به پاسخی مناسب درباره پرسش ایجاد شده، نخست ضروری می‌نماید تا با مفهوم دیگر واژه‌هایی که در قرآن و داستان پیامبران، همسو با واژه «امت» دیده می‌شوند، گذری داشته باشیم؛ زیرا بدون دریافت مفهوم درستی از آنها و شناخت وجه افتراق آنها، ذهن انسان به یکسان بودن معانی آنها می‌رسد، در نتیجه از بازخوانی و بازشناسی موضوع باز می‌ماند. «قوم»، «ملت» و «قریه» از جمله واژه‌های همسو با امتند که در قرآن، از بسامد بیشتری نسبت به دیگر واژه‌های همسو برخوردارند. اینک مفاهیم آنها را در زبان قرآن مرور می‌نماییم.

قوم

قوم را واژه‌شناسان از ریشه «قام، یقوم قوماً و قیاماً» دانسته‌اند که مفهوم قائم بودن و پابرجا را می‌رساند؛ یعنی مردمی که دارای عصبيت و دلبستگی شدید به

همدیگرند (ابن خلدون، ۳/۵) و دارای ویژگی‌های نژادی و زبانی مشترکی هستند و به همیاری و پشتیبانی یکدیگر، مقاوم و استوارند (نک: معجم‌الوسیط، ۷۶۸/۲)، و به کارهای دسته‌جمعی بزرگ و مهمی دست می‌زنند. (طریحی، ۱۳۷۵/)

راغب اصفهانی می‌نویسد: «قوم، تنها گروه مردان را گویند، نه زنان را؛ و شاهد آن آیه قرآنی است که فرماید: ﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ﴾ (حجرات/۱۱) «نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کند؛ و نه زنانی زنان دیگر را».

بی‌شک با چنگ زدن به ظاهر این آیه، نمی‌توان قوم را در گروه مردان خلاصه کرد؛ زیرا این آیه به دنبال جدا کردن مفهوم قوم از زنان نیست، بلکه در جایگاه بیان این است که قوم‌های مختلف، آداب و رسوم و رفتار یکدیگر را مسخره نکنند و همدیگر را تکفیر نمایند که موجب ستمگری و جنگ و جدل در میان آنان خواهد بود؛ و چون این ویژگی رفتاری در گروه زنان فراگیر است، برای تأکید و هشدار بیشتر، گروه زنان را جداگانه مورد خطاب قرار می‌دهد. پس قوم، گروه زنان و مردان را با مشترکاتی که گفته شد، در بر می‌گیرد؛ و قوم پیامبران، شامل همه مردان و زنانی است که پیامبران از لحاظ نژادی و زبانی بدان منتسبند.

قرآن در داستان حضرت سلیمان، پادشاه کشور سبأ را که یک زنی بوده است، با همان واژه قوم یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿...إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾ (نمل/۴۳) «همانا او (ملکه سبا) از قوم کافران بود».

و درباره مریم پس از تولد عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ...﴾ (مریم/۲۷) «در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد».

این آیات به خوبی دلالت دارند که در زبان قرآن، قوم، ویژه مردان نیست، بلکه به همه شهروندانی که دارای نژاد و زبان مشترکی هستند، گفته می‌شود؛ حال این شهروند چه زن باشد، چه مرد.

بعثت پیامبران، نخست به سوی قوم خود بوده است و پیامبران نیز همواره قوم خود را مورد خطاب و هشدار قرار داده‌اند؛ هرچند که آیین و دینشان جهان شمول بوده است. بنگرید نمونه‌ای از آیات را:



۱. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...﴾ (عنکبوت/۱۴)

«ما نوح را به‌سوی قومش فرستادیم، او در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.»

۲. ﴿وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ﴾ (عنکبوت/۱۶)

«ما ابراهیم را فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: خدا را پرستش کنید و از او بپرهیزید.»

۳. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ إِلَىٰ قَوْمِهِمْ...﴾ (روم/۴۷)

«پیش از تو پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم.»

۴. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (ابراهیم/۱۴)

«ما موسی را با آیات خود فرستادیم و [گفتمیم که] قومت را از تاریکی‌ها به‌سوی نور بیرون آور.»

این آیات و ده‌ها آیه مشابه دیگر، نشانگر آن است که همه پیامبران به‌سوی قوم خود مبعوث شده‌اند و نخست آنان را مورد خطاب قرار داده‌اند.

از مشترکات مهمی که پیامبران با قوم خود داشته‌اند، هم‌زبانی با آنان بوده است؛ چنانچه قرآن مجید بیان می‌کند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾ (ابراهیم/۴)

«ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا برای آنان آشکار سازد.»

از دیگر ویژگی‌های قومی که قرآن در داستان پیامبران یادآوری می‌نماید، عصبیت و دلبستگی شدید به سنت‌های گذشته اجدادی بوده است. اینک شواهد قرآنی:

۱. ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ... قَالُوا يَا صَالِحُ...

أَتْنَهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...﴾ (هود/۶۱-۶۲)

«به‌سوی قوم ثمود - برادرشان - صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست ... گفتند: ای صالح! تو پیش از این امید ما بودی؛ آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟!»

۲. ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا... قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ... قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ

تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...﴾ (هود/۸۷)

«و به سوی مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم؛ گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید ... گفتند: آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدرانمان پرستیدند، ترک کنیم؟!»

۳. ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ وَهَارُونَ... قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتْلِفَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا...﴾

(یونس/۷۵ و ۷۸)

«بعد از آنان، موسی و هارون را برانگیختیم ... (قوم آنان) گفتند: آیا آمده‌ای ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی؟»

۴. ﴿وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ...﴾ (شعراء/۷۰-۶۹)

«و بر آنان خبر ابراهیم را بخوان؛ هنگامی که به پدر و قومش گفت: چه چیز را می‌پرستید؟ ... گفتند: ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کردند.»

پس با توجه به آیات یاد شده، می‌توان در تعریف قوم، دیدگاه قرآنی را چنین دریافت. قوم عبارت است از «جمعیتی هم‌نژاد و هم‌زبان که دلبستگی فراوانی به فرهنگ و سنت‌های دیرینه خود دارند و به‌وسیله رؤسای قبیله‌ای خود راهنمایی می‌شوند.»

نکنه جالب اینکه قرآن همواره قوم و قومیت‌گرایی را به دیده منفی نگریسته، هیچ وقت زبان به ستایش آنها نگشوده است. قرآن مجید گاه گروه انسانی را که در یک ویژگی باهمند، با واژه «قوم» یاد می‌کند؛ مانند:

﴿... إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (روم/۳۷)

«در این نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.»

﴿... إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾ (نحل/۶۵)

«در این نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند.»

از دیگر نشانه‌های بارز قوم‌ها که قرآن بدان هم اشاره دارد، داشتن سالارانی در میان آنان است که به‌وسیله آنان، هدایت و مدیریت می‌شوند؛

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد/۷)

«همانا تو هشداردهنده‌ای و بس، و هر گروهی راهنمایی دارد.»

ملت

یکی دیگر از واژه‌های مشابه امت که در انتساب به پیامبران دیده می‌شود، واژه «ملت» است. ملت در لغت به معنای دین، شریعت، آیین و خون‌بها آمده است.

(المعجم الوسیط، /۸۸۷)

نابرابری دین و ملت در آن است که دین از آنجا که حالت فروتنی و فرمانبرداری را می‌رساند، در موارد حق به‌کار می‌رود، ولی ملت به لحاظ اینکه



حالت تنگنایی و محدودیت را می‌رساند، در مورد باطل و یا رویارویی با باطل کاربرد دارد. (مصطفوی، ۱۷۴/۱۱)

برخی شواهد قرآنی ملت عبارتند از:

۱. ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...﴾ (بقره/۱۳۰)
«جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم رویگردان خواهد شد؟»
 ۲. ﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾ (بقره/۱۳۵)
«گفتند: یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید. بگو: بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید و او هرگز از مشرکان نبود.»
 ۳. ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ﴾ (یوسف/۳۷)
«[یوسف علیه السلام به دو همراه زندانی خود گفت: من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به سرای دیگر کافرند، ترک گفتم.»
 ۴. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا...﴾ (ابراهیم/۱۳)
«کافران به پیامبران خود گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما باز گردید.»
- با توجه به این آیات و آیات مشابه دیگری که در قرآن هست، به خوبی می‌توان دریافت که ملت، به مفهومی که در محاورات، مترادف با قوم و گروه و جمعیت نشان می‌دهد، نیست؛ بلکه آیین، روش و فرهنگ اقوام و جمعیت‌ها را می‌رساند. پس ملت اسلام، ملت یهود، ملت ایران و ... جمعیت انسانی آنان را در بر نمی‌گیرد، بلکه به شریعت اسلام، آیین یهود، سنت‌ها و باورهای قومی و فرهنگ دینی ایرانیان دلالت می‌نمایند.

قریه

دیگر واژه قرآنی که با واژه امت مرتبط دیده می‌شود، واژه «قریه» است که پیامبران بدان منتسب و بدان مبعوث شده‌اند.

قریه در اصطلاح اهل لغت، زیستگاه‌های انسانی، اعم از کلان شهرها، شهرها، دهستان‌ها، روستاها و آبادی‌ها را شامل می‌شود (راغب اصفهانی، ۶۶۹/۱؛ المعجم الوسیط، ۷۳۲). در اصطلاح قرآنی هم همان است؛ با این تفاوت که قریه در اصطلاح قرآنی، به زیستگاه‌های انسانی فاقد پیامبر، فرهنگ دینی و اخلاق مطلوب

انسانی تعبیر می‌شود، و در غیر این صورت، مدینه‌اش نام می‌نهد. (نک: رهبری، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۵۴-۵۵، مقاله «شهر و روستا در فرهنگ قرآن») قریه را در آیاتی می‌نگریم:

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ...﴾ (اعراف/۹۴)
 «ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم، مگر اینکه اهل آن را به ناراحتی‌ها و خسارت‌ها گرفتار ساختیم.»

۲. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ (سبأ/۳۴)
 «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم‌دهنده نفرستادیم، مگر اینکه مترفین آنها گفتند: ما به آنچه فرستاده شده‌اید، کافریم.»

۳. ﴿وَكَايِنٍ مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ...﴾ (طلاق/۸)
 «چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که اهل آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کردند.»

بدیهی است که در این آیات، مراد از قریه، جمعیت ساکن در آنهاست؛ چنانچه در برخی از آیات، کلمه «اهل» هم بدان افزوده شده است: ﴿قَالُوا إِنَّا مَهْلِكُوكُمَا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ...﴾ (عنکبوت/۳۱)

امت در قرآن

امت را معانی مختلفی کرده‌اند و کتاب‌ها و مقالات مستقلی بر آن نوشته‌اند. ما تنها در مجال این جستار بدان می‌نگریم تا به پاسخ سؤال رسیده باشیم. فقیه دامغانی رحمته‌الله برای واژه «امت» در قرآن، معانی نه‌گانه‌ای با شواهد قرآنی به ترتیب زیر استخراج نموده است:

۱- عَصَبَه یا عَصَبَه (خویشاوندان مدافع یا گروه مردم، جماعت)؛ ۲- مَلَّت (کیش و آیین)؛ ۳- سنین معدوده (سال‌های مشخص و شمارش شده)؛ ۴- قوم (طایفه)؛ ۵- امام (پیشوا)؛ ۶- الامم الخالیة من الکفار و غیرهم (امت‌های گذشته از کفار و دیگران)؛ ۷- امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ ۸- الکفار خاصه (کافران ویژه)؛ ۹- خَلْق (آفرینش). (فقیه دامغانی، ۴۲/)

اما این معانی، جز سه مورد اول، یا بسیار همانندند و یا نامأنوس؛ به‌طوری‌که مورد عنایت مفسران قرار نگرفته است.



شیخ طوسی و به پیروی از او، صاحب مجمع‌البیان و بسیاری دیگر از مفسران شیعه، تعریف زیبا و ژرفی را از «امت» ارائه می‌دهند؛ بدین عبارت:

«اصل الامة: الجماعة التي على مقصد واحد.» (طوسی، ۲۷۷/۷؛ طبرسی، ۹۹/۷)
«امت، اساساً به جماعتی که بر هدف واحدی هستند، گفته می‌شود.»

علامه طباطبایی در توضیح بیشتری چنین می‌افزاید:

«امت از ریشه «أَمَّ - يَأْمُ» گرفته شده و به معنای قصد و آهنگ می‌باشد؛ و اگر بر گروه و جماعتی گفته شود، هر گروه و جماعتی را در بر نمی‌گیرد، بلکه بر جماعتی که دارای مقصد و هدف واحدی بوده و به سبب آن، رابطه واحدی میان آنان ایجاد شده باشد، گفته می‌شود.» (طباطبایی، ۱۲۴/۲ و ۳۲۲/۱۴)

دکتر شریعتی که این لغت را با دید جامعه‌شناسی اسلامی مورد توجه قرار داده است، «امت» را این گونه معنا می‌کند:

«کلمه «امت» از ریشه «أَمَّ» به معنی آهنگ، قصد و عزیمت کردن است؛ و این معنی، ترکیبی است از سه معنی «حرکت»، «هدف» و «تصمیم خودآگاهانه»! و چون در ریشه «أَمَّ» مفهوم «جلو و پیش رو» نیز نهفته است، بنابراین، چهار عنصر [زیر]، این معنی مرکب را می‌سازند: ۱- انتخاب ۲- حرکت ۳- پیش رو ۴- مقصد.» (شریعتی، ۳۳/)

«پس با توجه به جمع معانی‌ای که در کلمه هست، می‌توان این گونه معنا کرد: «امت» جامعه‌ای است از افراد انسانی که هم‌فکر، هم‌عقیده، هم‌مذهب و همراهند؛ و نه تنها در اندیشه مشترکند، که در عمل نیز اشتراک دارند.»

افراد یک امت - از هر رنگ و خون و نژاد - یک گونه می‌اندیشند و ایمانی همسان دارند و در عین حال، در یک رهبری مشترک اجتماعی، تعهد دارند که به سوی تکامل حرکت کنند و جامعه را به تکامل ببرند، نه به سعادت [خوش‌گذراندن].» (همان، ۶۲/)

«از معنای امت، امامت بیرون می‌آید، از لفظ آن نیز. بنابراین امت عبارت است از هدایت این امت به طرف آن هدف. از این نظر در خود اصطلاح امت، وجوب و ضرورت امامت صد در صد نهفته است، که در «جامعه»، «قبیله»، «اجتماع»

«قوم» «ناسیون»، [طایفه، شعب، نژاد، توده، حزب، ایل، عشیره، گروه و رهط]

نهفته نیست.» (همان، ۳۷/)

اما حرکت به سوی تکامل که در معنای اخیر از امت آمده است، هنگامی واقعیت دارد که مطلق امت و امام حق را در نظر بگیریم، در حالی که طبق شواهد قرآنی، امت‌ها همواره در مسیر تکامل نبوده‌اند و چه بسا که گرفتار کجراهه‌ها و بیراهه‌ها گردیده، از راه حق منحرف شده‌اند.

از این رو، با معانی گفته شده و شواهد قرآنی و روایی، معنای دیگری نیز تداعی می‌نماید که عبارت است از اینکه:

«امت»، جمعیت‌های انسانی - و حتی حیوانی - است که تحت حاکمیت فطرت و نظام واحد اجتماعی^۳ - الهی یا خود ساخته - به سوی اهداف تعیین شده در حرکت می‌باشند. و این حرکت در جمعیت‌های انسانی همواره با تمدن، معتقدات و آیین‌های مذهبی همراه است.

دنیای شگفت‌انگیز و اسرارآمیز موریانه‌ها، مورچگان و زنبوران عسل را در خانه‌سازی، شهرسازی، تولیدمثل، تنظیم جمعیت، کار مضاعف، بهداشت محیط، روابط اجتماعی، مدیریت و رهبری و ... در کتاب‌های «موریس مترلینگ» بنگرید؛ و همان نظام حاکم را در پرندگان، به‌ویژه پرندگان مهاجر که گاه مسافت میان قطب شمال و جنوب را بدون کوچک‌ترین انحراف از درجه قطب‌نمای خود و تحت مدیریت و رهبری واحد، شبانه‌روز می‌پیمایند، مورد مطالعه قرار دهید تا به این آیه الهی برسید که: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ بَجَنَاحِهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ (انعام/۳۸) «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر آنکه آنها نیز امت‌هایی مانند شما هستند.»

گروهی از شهروندان حضرت شعیب را بنگرید که نظام‌مند در کنار چاهی به صف کشیده‌اند تا دل‌وهای خود را پر نمایند؛ و زنانی که در کمال حجب و حیا منتظرند تا پس از خالی شدن اطراف چاه از مردان، آب کشیده، گوسفندان خود را سیراب نمایند.



این گروه که منتسب به رهبری برجسته چون شعبیند، یا اینکه هدف آب‌گیری را به طور نظام‌مند انجام می‌دهند، در زبان قرآن، اُمَّت خوانده می‌شوند؛ ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنٍ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ...﴾ (قصص/۲۳)

البته امت‌ها و همه افراد آنها الزاماً از صالحان نبوده‌اند، بلکه از ناصالحان نیز بوده‌اند؛ ﴿وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ﴾ (اعراف/۱۶۸)
«و ما آنان را در زمین به صورت گروه‌هایی پراکنده ساختیم؛ برخی از آنان درستکارند و برخی جز اینند.»

و بنگرید انسان‌هایی را که بر پیروی از نظام و اهداف غلط گذشتگان خود مصرند، اما چون در تعریف اُمَّت می‌گنجند، قرآن از آنان نیز به‌عنوان «امت» یاد می‌کند؛ ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ / مُّقْتَدُونَ﴾ (زخرف/۲۲-۲۳)
«ما نیاکان خود را بر آیین و نظامی یافتیم و به پیروی آنان هدایت یافته‌ایم/ اهداف و آثار و سازمان آنان را دنبال می‌نماییم.»

آری! داشتن آیین عبادی - اعم از حق و باطل - از ویژگی‌های امت‌هاست؛ ﴿وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ﴾ (حج/۶۷)

نکات دریافتی از مطالب بالا

حال با توجه به واکاوی واژه امت و واژه‌های همسوی آن در زبان، فرهنگ و جامعه‌شناسی، نکات زیر قابل دریافت می‌باشد:

۱. از میان واژه‌هایی که با اُمَّت همسو دیده می‌شوند، واژه مَلَّت هیچ‌گونه همسویی با آنها ندارد؛ زیرا وجه مشترک این واژه‌ها در نوع اجتماعات انسانی بوده است. در حالی که ملت، گویای آیین و کیش و فرهنگ اجتماعات انسانی است، نه از انواع اجتماعات انسانی.

۲. انبیا همواره به‌سوی قوم خود مبعوث شده‌اند، زیرا بنیان اجتماعات گذشته جز بر نهاد قومیت نبوده است.

۳. وجه مشترک انبیا با قوم خود، در هم‌زبانی و هم‌نژادی آنان بوده است.

۴. قوم‌مداری همواره دارای ویژگی‌های بهنجار و ناهنجاری است. هنجارهای برجسته قوم‌مداری عبارت است از: همبستگی اجتماعی، نظم اجتماعی، احساس

تعهد نسبت به جامعه و هویت‌گرایی، که بی‌تردید برای ادامه حیات جامعه و امنیت آن ضروری است.

ناهنجاری‌های برجسته قوم‌مداری نیز عبارتند از: سرسختی در برابر تغییر و نوآوری، خودداری از پذیرش برخی از ارزش‌های مهم، ممانعت از درک دیگران، کوتاه‌فکری و کوتاه‌نگری، تحجرگرایی، تقویت روحیه قساوت و بی‌رحمی نسبت به اقوام دیگر. بدیهی است که این ناهنجاری‌ها در مقابل محاسن آن پرهزینه می‌نماید.

۵. قریه به هر گونه آبادی و زیستگاه‌های انسانی گفته می‌شود. در زبان قرآن مراد از قریه، اهل قریه است، نه تنها بافت شهری آن. در محاورات انسانی نیز چنین است که گاه از نام شهر در مفهوم اهالی آن شهر استفاده می‌شود؛ مانند اینکه می‌گویند: «تهران، حمایت و اشنگتن از رژیم صهیونیستی را محکوم کرد.»

۶. امت، سازمانی برآمده از اقوام و قریه‌هاست که توانسته است قالب‌های قومیت و قرویت را شکسته و همزیستی در یک نظام اجتماعی را پذیرا باشد. چنین نظامی گاه نتیجه دعوت انبیا، و گاه نتیجه مدیریت‌های حاکم در سرزمین‌های گوناگون بوده است.

اقتضای سنت الهی، ارسال پیامبر به همه شهرها و میان همه قوم‌ها نبوده است؛ ولی هیچ‌گاه سرزمین‌های نظام یافته را که با شاخصه‌های امت سازگار بوده، بدون پیامبر رها نساخته است. این است که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ و یا ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾.

خداوند در میان امت‌ها هم به تمام شهرها و آبادی‌های آنان، پیامبر مأمور نکرده است، بلکه به مراکز شهری، استانی و کشوری آنان ارسال داشته است؛ ﴿وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رَسُولًا...﴾ (قصص/۵۹)

«پروردگار تو [هرگز] ویرانگر شهرها نبوده است، تا در مرکز آنها پیامبری برانگیزد.»



نتیجه‌گیری

سخن دوگانه‌ای در قرآن به چشم می‌زند و آن اینکه به فرموده قرآن، خداوند هیچ امتی را بدون نذیر رها نکرده است، و به فرموده همان قرآن، اقوام و شهرها و روستاهایی هست که از داشتن نذیری محروم بوده‌اند.

مفسران در مجال تفسیر، گاه بدان توجه نموده، مطالبی را در حل این مشکل قرآنی بیان داشته‌اند که در مجموع، دیدگاه‌های شش‌گانه‌ای را تشکیل داده است، اما هیچ‌کدام چنگی به دل نمی‌زند و برای رفع ابهام کمکی نمی‌کند.

غفلت از مفهوم امت، سرگشتگی را دامن زده، پیچیدگی سخن را افزوده است و برجستگی انتزاعی بودن دیدگاه‌ها را دوجندان نموده است.

سخن قرآن، در همزادی امت با امام و رها نبودن امت‌ها از هادیان الهی بوده است، در حالی که تفاسیر، مفهوم امت را با مفهوم قوم، قریه، ملت و دیگر جامعه‌ها آمیخته، ضرورت هشدار همگانی را در روی کره زمین استنباط کرده‌اند. در نتیجه تداعی‌کننده نوعی تعارض و دوگانگی در سخن وحی گردیده‌اند.

بازاندیشی در آیات مذکور و ژرف‌اندیشی در مفهوم «امت»، وجود چنین شائبه‌ای را از ساحت قرآن زدوده و راه را بر توجیه‌گرایی‌های بی‌مورد مسدود می‌نماید، تا اینکه پیام وحی را این‌گونه دریابیم که: بر اساس قانون و سنت خداوندی، وجود پیامبر در مناطق مرکزی امت‌ها رسمیت و حتمیت داشته، اما در دیگر جامعه‌ها که تعریف امت را شامل نبوده، یا مرکزیت نداشته‌اند، متناسب با اقتضای مشیت الهی بوده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نگا: مجمع‌البیان طبرسی، ۶۳۴/۸؛ بحرالعلوم سمرقندی، ۱۰۵/۳؛ متشابه‌القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب، ۲۰۸/۱؛ المحرر الوجیز ابن عطیه اندلسی (۴۳۶/۴)؛ تفسیر ابن کثیر (۴۸۱/۶)؛ جواهرالحسان ثعالبی (۳۸۷/۴)؛ تفسیر جلالین (۴۴۰)؛ تفسیر الصافی، فیض کاشانی (۲۳۶/۴)؛ زاد المسیر ابن جوزی (۵۱۰/۳)؛ تفسیر شبر (۴۱۳)؛ زاد المعانی آلوسی (۳۶۰/۱۱)؛ فتح القدیر شوکانی (۴۱۳)؛ روح المعانی آلوسی (۳۶۰/۱۱)؛ فتح القدیر شوکانی (۳۶۷/۴)؛ تفسیر المراغی (۱۲۴/۲۲)؛ المیزان (۳۸/۱۷).

۲. نذیر از اسامی قرآن است؛ اما در قرآن، جز یک بار بدان اشاره نشده است:

﴿کتابٌ فَصَّلَتْ آیَاتُهُ قَرَاناً عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾ بشیراً و نذیراً... ﴿(فصلت/۳-۴)

۳. علیؑ: «فَرَضَ اللهُ ... الامامة نظاماً الامّة»

«خداوند، امامت را برای سازمان یافتن امور امت، واجب کرده است.»

منابع و مآخذ:

• قرآن مجید

• نهج البلاغه

۱. آل‌غازی، عبدالقادر، ملا حویش؛ بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ق.
۲. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن جزی غرناطی، محمد بن احد؛ کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، تحقیق: عبدالله خالدی، بیروت، شرکت دار الارقم بن ابی ارقم، ۱۴۱۶ق.
۴. ابن جوزی، ابوالفرج؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق المهدي، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ متشابه‌القرآن و مختلفه، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ق.



۷. ابن عاشور، محمدین طاهر؛ التحرير و التنوير، بی جا، بی نا، بی تا.
۸. ابن عجیبه، احمد بن محمد؛ البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق: احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، ناشر: دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ق.
۹. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۱۰. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۱۱. انیس، ابراهیم و همکاران؛ المعجم الوسیط، استانبول، مکتبه الاسلامیه، بی تا.
۱۲. بغدادی، علی بن محمد؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، تحقیق: محمد علی شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۳. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: عبدالله محمد شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
۱۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۵. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد؛ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق: شیخ محمد علی معوض و شیخ عادل احمد عبد الموجود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۶. تقی تهرانی، محمد؛ تفسیر روان جاوید، تهران، انتشارات برهان، ۱۳۹۸ق.
۱۷. حقی بروسوی، اسماعیل؛ تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۸. دعاس حمیدان، قاسم؛ اعراب القرآن الکریم، دمشق، دارالمنیر، ۱۴۲۵ق.
۱۹. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی؛ روض الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: ندیم مرعشلی، مصر، دارالکاتب العربی، ۱۳۹۲ق.
۲۱. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۲۲. سبزواری نجفی، محمدبن حبیب الله؛ ارشاد الازدهان الی تفسیر القرآن، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
۲۳. سمرقندی، نصر بن محمد؛ بحر العلوم، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۴. شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۷ق.
۲۵. شریعتی، علی؛ امت و امامت، تهران، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۵۱ش.
۲۶. شریف لاهیجی، محمدبن علی؛ تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ش.
۲۷. شوکانی، محمدبن علی؛ فتح القدر، دمشق، دار ابن الکثیر، ۱۴۱۴ق.
۲۸. صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۲۹. صدوق، محمد بن علی؛ کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، ترجمه: منصور پهلوان، قم، دارالحديث، ۱۳۸۲ش.
۳۰. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش.
۳۲. _____؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح و تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی و سید فضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۸ق.
۳۳. طبری، محمدبن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳۴. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۳۵. طوسی، محمدبن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عامل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۶. عاملی، علی بن حسین؛ الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، تحقیق: شیخ مالک محمودی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
۳۷. فضل الله، سید محمدحسین؛ تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.



۳۸. فقیه دامغانی، حسین بن محمد؛ الوجوه و النظائر فی القرآن الکریم، تحقیق: عبدالعزیز سید الأهل، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۷۰م.
۳۹. فیض کاشانی، ملا محسن؛ تفسیر الصافی، تصحیح و تعلیق: شیخ حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ق.
۴۰. فیضی دکنی، ابوالفضل؛ سواطع الالهام فی تفسیر القرآن (تفسیر بی نقطه)، تحقیق: سید مرتضی آیت‌الهزاده شیرازی، قم، دار المنار، ۱۴۱۷ق.
۴۱. قرشی، سید علی‌اکبر؛ احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
۴۲. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۴۳. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۴۴. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.
۴۵. کاشانی، محمد بن مرتضی؛ تفسیر المعین، تحقیق: حسین درگاهی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ق.
۴۶. کاشانی، ملا فتح الله؛ زیده التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۴۷. _____؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تصحیح و تعلیق: میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۴۷ش.
۴۸. کاشفی سبزواری، حسین بن علی؛ مواهب علیّه، تحقیق: سید محمدرضا جلالی نایینی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۹ش.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۵۰. گنابادی، سلطان محمد؛ بیان السعاده فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
۵۱. محلی، جلال‌الدین؛ سیوطی، جلال‌الدین؛ تفسیر جلالین، بیروت، مؤسسه النور، ۱۴۱۶ق.
۵۲. مدرسی، سید محمد تقی؛ من هدی القرآن، تهران، دار محبب الحسین، ۱۴۱۹ق.
۵۳. مراغی، احمد بن مصطفی؛ تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۵۴. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.

۵۵. _____؛ تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ش.

۵۶. مظهری، محمد ثناءالله؛ التفسیر المظهری، تحقیق: غلام نبی تونسلی، پاکستان، مکتبه رشدیہ، ۱۴۱۲ق.

۵۷. مغنیہ، محمد جواد؛ التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی تا.

۵۸. _____؛ تفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الاسلامیہ، ۱۴۲۴ق.

۵۹. میبدی، رشید الدین؛ کشف الاسرار و عدة الابرار، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.

۶۰. ناصری، محمداقر؛ مختصر مجمع البیان، قم، جامعہ مدرسین، ۱۴۱۳ق.

۶۱. نووی جاوی، محمدبن عمر؛ مراح لبید للكشف معنی القرآن المجید، تحقیق: محمد امین الصناوی، بیروت، دار الکتب العلمیہ، ۱۴۱۷ق.